



دولت رفاه، امید کارگران و بیم سرمایه‌داران

یک دعوای قرن بیستمی که هنوز ادامه دارد؛ عدالت یا آزادی، کدام یک مقدمند؟ این مساله بویژه در عرصه اقتصادی، به یکی از موضوعات اصلی نزاع بین چپ‌ها و راست‌ها در میان احزاب سیاسی بسیاری از کشورها مبدل شده است.

یک دعوای قرن بیستمی که هنوز ادامه دارد؛ عدالت یا آزادی، کدام یک مقدمند؟ این مساله بویژه در عرصه اقتصادی، به یکی از مضمعات اصلی، نزاع بین چپ‌ها و راست‌ها، میان احزاب سیاسی، سوسیالیست‌ها، از کشته‌ها مبدل شده است. راست‌ها یا همان حامیان اقتصاد آزاد، توسعه و پیشرفت اقتصادی و صنعتی را در گرو باز گذاشتن دست سرمایه دار و کوتاه شدن دست دولت از عرصه اقتصاد می‌دانند. به نظر آنها دولت صرفاً یک ناظم است، ناظمی که باید مانع از دزدی و تخلف باشد، اما بازار را باید به بازاریان سپرد، دولت نباید به عنوان فعال اقتصادی وارد بازار شود. دولت تا جای ممکن باید کوچک شود و مالیات‌ها باید به حداقل کاهش یابد. دولت نباید بر سر راه سرمایه داران موانع زیادی ایجاد کند، زیرا در غیر این صورت سرمایه داران انگیزه فعالیت صنعتی و اقتصادی را که موجب رشد اقتصادی کل جامعه می‌شود، ازدست می‌دهند. دولت تا جای ممکن باید دست سرمایه دار را باز بگذارد و به سرمایه داران اطمینان دهد که آنها در عرصه بازار، صرفاً با سرمایه داران و صاحبان صنایع خصوصی دیگر در رقابتند، و نه با قدرت همه فن حریفی به نام دولت. همچنین دولت نباید الزامات سختگیرانه مربوط به حقوق کارگران را بر سرمایه دار بار کند، زیرا در غیر این صورت هزینه سرمایه گذاری و کار صنعتی، بالا خواهد رفت و سرمایه داران کمتر به کار صنعتی و تولیدی تمایل نشان خواهند داد.

اما از سوی دیگر چپ‌ها مدعی اند که دولت باید همه کاره اقتصاد باشد، زیرا اقتصاد خصوصی و نظام سرمایه داری به بردگی و بندگی اکثریت مردم و اربابی اقلیت سرمایه دار می‌انجامد. هر یک از اقتصادهای چپ و راست در قرن بیستم با معضلات مخصوص به خود روبه رو شده اند. معضل اقتصاد چپ این بود که فرآیند پیشرفت اقتصادی را کند یا حتی متوقف می‌کرد و در چارچوب اقتصاد دولتی، انگیزه ای برای ابداع ایجاد نشد، زیرا هر ابداعی متعلق به دولت بود و صاحب ابداع هیچ گونه حق ویژه ای نسبت به آن نداشت. همچنین، عملاً اقتصاد دولتی به شیوع رانت خواری کارمندان دولت، افزایش فسادهای اداری ای چون ارتشا و... انجامید و جامعه چپگرا به جامعه ای ساکن و خموده، بی روح و غیریوپا مبدل شد. بیشتر مردم به منابع قدرت و ثروت دولتی دسترسی نداشتند و فساد اقلیت دولتمردان هر روز بیش از قبل افزایش می‌یافت.

اما دولت‌های راستگرا نیز چندان آرمانی نبود. مادامی که بازارهای کشورهای سرمایه داری، رونقی داشت، وضع کارگران بد نبود، اما در دوره های رکود اقتصادی، طبقه ضعیف و کارگر، در معرض آسیب بود، زیرا سرمایه داران و صاحبان صنایع، در دوران رکود اقتصادی، با فروش نرفتن کالاهایشان، مجبور به پایین آوردن تولید می‌شدند و تولید پایین هم درآمد را کاهش می‌داد و سرمایه دار کم درآمد، مجبور به اخراج کارگرانش بود. اقتصاد آزاد، در دوران بحران، حامی سرمایه دار بود و بر او سختگیری نمی‌کرد. بنابراین سرمایه دار نسبت به کارگران خود تعهدی نداشت و هر زمان به آنها نیازی نداشت، آنها را اخراج می‌کرد. کارگران در چنین وضعی دارای حداقل امنیت شغلی و کمترین درآمد و سخت‌ترین زندگی بوده و اکثریت جامعه از وضع رفاهی اندکی بهره مند بودند. به عبارت دیگر اکثریت جامعه اصلاً از وضع رفاهی بهره مند نبودند، بلکه صرفاً کار می‌کردند تا نیازهای اولیه خود را تامین کنند.

در میان این دو سوی چپ و راست، ایده دولت راست ظهور کرد. می‌توان گفت دولت رفاه، دولت راست بود با دغدغه های چپ. دولت رفاه در اروپا تقریباً در دهه 30 میلادی ظهور کرد. چنین دولتی، حامی اقتصاد آزاد بود و مخالف فعالیت اقتصادی دولت، اما قوانین سختگیرانه ای برای سرمایه داران و صاحبان صنایع وضع می‌کرد. دولت مجری و ناظر پرداخت مالیات‌های سنگین صاحبان صنایع بود، این مالیات‌ها، در راستای ایجاد رفاه اجتماعی برای عموم شهروندان به مصرف می‌رسید. همه شهروندان، اعم از کارگران، فقرا و بیکاران و حتی مهاجران باید از حداقل امکانات رفاهی، مثل بیمه پزشکی، تامین اجتماعی، مسکن مناسب و تفریح بهره مند باشند. دولت رفاه حتی بر ارثیه افراد ابرسرمایه داران نیز مالیات‌های سنگین وضع می‌کند تا مانع تمرکز سرمایه در خانواده ها و نسل‌ها شود. چنین برنامه ای نیازمند نظارت شدید و سختگیرانه دولت بر فعالیت‌ها و امور اقتصادی است.

از امتیازهای دولت رفاه این است که هم سعی دارد مزایای اقتصاد راست را به دست آورد و هم به نقد چپ‌ها به بی‌عدالتی حاصل از اقتصاد سرمایه داری بی‌تفاوت نباشد. به عبارت دیگر، دولت رفاه می‌پذیرد که پویایی و رشد اقتصاد، وابسته به این است که دولت فعالیت اقتصادی نداشته باشد و سرمایه داران خصوصی در یک عرصه رقابتی به فعالیت تولیدی و صنعتی بپردازند. همچنین دولت رفاه می‌پذیرد که لجام گسیختگی عرصه رقابت بازار به بی‌توجهی به معیشت کارگران و طبقه ضعیف می‌انجامد. بنابراین فعالیت‌های دولت رفاه، تماماً غیراقتصادی است تا سرمایه داران در عرصه رقابت بازار وارد شوند و سعی کنند با تولید کالاهای بدیع تر و ارزان تر، گوی سبقت را از یکدیگر برابند. نتیجه این سعی، پویایی و رشد اقتصادی خواهد بود. کار دولت این است که بخشی از سود سرمایه داران را بگیرد و صرف تامین رفاه بخشی از جامعه کند که از امکانات رفاهی بی‌بهره اند یا بهره اندکی دارند.

اما دولت رفاه، عملاً با یک معضل روبه رو بود و آن این که هر چند خود مستقیماً بنا نداشت فعالیت اقتصادی انجام بدهد، ولی

سختگیری های مالیاتی آن، سرمایه داران را به سمت خارج کردن سرمایه شان و مهاجرت به کشورهایی که اقتصاد کاملاً لیبرال و راست را پذیرفته اند، متمایل می کرد و به این ترتیب دولت رفاه در رقابت با دولت های همجوار راستگرا با شکست مواجه شد و افول دولت رفاه فرارسید.